

رابطه دین و سیاست در غرب

(قسمت اول)

شعار جدایی دین از سیاست ، پدیده جدیدی نیست . آنچه اینجانب را بر آن داشت تا هم اکنون به بررسی این نظریه بپردازم ، طرح مجدد آن در رسانه های گروهی و دستگاههای ارتباط جمعی توسط کسانی است که خود را دلسوز دین و دولت میدانند و چه بسا برخی از آنان واقعا از سر عطفوت و مهرورزی نسبت به شریعت و حکومت، این شعار را در قالبهای گوناگون عرضه می دارند.

از آنجا که نامبردگان، چنین وانمود می کنند که راز توسعه یافتگی تمدن مغرب زمین در جدایی دین از سیاست و سکولاریزم نهفته است، اینجانب که سالها از عمر خود را در کشورهای اروپایی و آمریکایی گذرانده ام و از نزدیک شاهد واقعیت های عینی در این سرزمینها بوده ام ، در صدد بر آمدن تا با کاوشی مستدل و پژوهشی تجربی، به ارائه دیدگاهی متمایز در این زمینه همت گمارم.

با ارائه این بحث مستدل، جایگاه ویژه خدا خواهی در بیانیه های رسمی و قوانین اساسی مهمترین کشورهای توسعه یافته غربی و نیز نقش بارز دین و نهاد دینی در شکل گیری راهبردها و سیاستهای کلی جهان غرب ، روشن خواهد شد.

نظر به تنوع نظریه ها و اختلاف نقاط قوت و ضعف آنها؛ شایسته است نخست به تبیین دیدگاه های گوناگون در این زمینه بپردازیم و آنگاه هر یک از آنها را جداگانه در بوته نقد قرار دهیم.

جلوه های تز " جدایی دین از سیاست "

مهمترین نظریه هایی که در این عرصه بیان گردیده و یا در کارگاه ذهن ما متصور می شود، بدین شرح است :

1. جدایی دین (به معنای خدا جویی و خدا پرستی) از سیاست و نظام حکومتی .
2. جدایی دین از سیاست ، به معنای مبارزه با شریعت و مظاهر آن و به عبارت دیگر : دین ستیزی .
3. برکنار ساختن دین داران و مذهب دوستان از حکومت و جلوگیری از ورود آنان به عالم سیاست.

4. جدایی نهاد دین از نهاد دولت به معنای الغاء هرگونه نقشی برای دستگاه دینی در امر دستگاه حکومت و مدیریت نظام .
5. سلب کردن نقش محوری دین در امر قانونگذاری کشور.

6. تفکیک میان وظائف و مسئولیتهای دینی و اختصاص آن به دستگاه های مذهبی از یک سو؛ و وظائف و مسئولیتهای حکومتی و مدیریتی کشور و احاله آن به دولت و سیاستمداران از سوی دیگر.
اینک ، پس از تبیین دیدگاههای گوناگون در این زمینه ، به بررسی هر یک از گزاره های فوق ، همت می گماریم.

خدا خواهی و سیاست

می دانیم که مهمترین و بارزترین نماد دینداری و شریعتمداری ، اعتقاد و ایمان به خداوند به عنوان والاترین حقیقت و عالیترین منبع هدایت بشر محسوب می گردد. از سوی دیگر، برخی از نظریه پردازان تز "جدایی دین از سیاست" اذعان می دارند که جهان غرب، ایمان به خدا را که اصلی ترین نماد مذهب به شمار می رود، به کناری نهاد و خود را از قید خدا جویی و خدا پرستی فارغ ساخت و به همین دلیل، به اوج شکوفایی در تمدن خود رسید.

با بیان حقایقی که در ذیل خواهد آمد، روشن می گردد که گروه یادشده، یا فرمانها و قوانین اساسی کشورهای پیشرفته غربی را نخوانده اند؛ و یا اینکه با آگاهی به حقیقت، به امر و اشاره دیگران و به منظور تهی ساختن جامعه بزرگ ما از قدرت بی پایان ایمان به خدا، واقعیتها را وارونه جلوه می دهند .

در اینجا به منظور پرده برداری از چهره حقیقت ، نمونه هایی از اهتمام پیشوایان تمدن مغرب زمین در جهت تبیین نقش نماد خدا خواهی و ایمان به اعتلای مقام آفریدگار را از نظر شما می گذرانیم:

1. یکی از اسناد رسمی در زمینه آزادیها و حقوق شهروندان فرانسه ، اعلامیه حقوق بشر این کشور است که از سال 1789 میلادی به رسمیت شناخته شده و به مورد اجرا در آمده است.

(The Declaration of the Human Rights – 1789)

این بیانیه شامل مقدمه ای کوتاه ، تاریخچه ، متن (Text) و موادی چند است.

در پاراگراف پایانی متن ، چنین می خوانیم:

“In consequence whereof, the National Assembly recognizes and declares, in the presence and under the auspices of the **Supreme Being**, the following Rights of Man and of the Citizen”.

" بر این مبناست که مجمع ملی در پیشگاه و تحت توجهات باری تعالی ؛ حقوق بشر و حقوق شهروندان را به رسمیت می شناسد و اعلام می دارد " .

در این سند رسمی، معماران تمدن نوین فرانسه ، پس از بیان این اصل و تعیین جایگاه ایمان به خدا و حضور در پیشگاه باری تعالی، به تبیین اصول اساسی مانند آزادی انسان ، آزادی بیان و حقوق شهروندان پرداخته اند.

2. در قانون اساسی آلمان که زیر بنای حکومت و سیاست را در این کشور تشکیل می دهد، چنین می خوانیم:

" نظر به مسئولیت خود در برابر خدا و مردم، به خاطر اینکه به عنوان عضو متساوی الحقوق در یک اروپای متحد، صلح جهانی را تامین کند؛ ملت آلمان، ... این قانون اساسی را ارائه می نماید " .

نص سخن مذکور که در نخستین پاراگراف از پیشگفتار قانون اساسی آلمان آمده است بدین شرح است:

“Im Bewusstsein seiner Verantwortung vor **Gott** und den Menschen, von dem Willen beseelt, als gleichberechtigtes Glied in einem vereinten Europa dem Frieden der Welt zu dienen, hat sich das Deutsche Volk kraft seiner verfassungsgebenden Gewalt dieses Grundgesetz gegeben”.

ملاحظه می فرمایید که در این قانون اساسی نیز پس از اذعان به مسئولیت ملت آلمان در برابر خدا و مردم، اصول قانون مذکور، شامل آزادیها ، حقوق اساسی شهروندان، عدالت اجتماعی و تضمین کرامت انسانها بیان گردیده است.

3. در پاراگراف اول قانون اساسی کانادا ، مصوب سال 1982 میلادی ، به برتری و تعالی خداوند تصریح شده و چنین آمده است :

“Whereas Canada is founded upon principles that recognize the supremacy of **God** and the rule of law, the Canadian Charter of Rights and Freedoms guarantees the rights and freedoms ...”

" نظر به اینکه کانادا بر اساس اصولی بنیان گذاری شده است که برتری و تعالی **خداوند** و حکومت قانون را به رسمیت می شناسد، منشور حقوق و آزادی کشور کانادا حقوق و آزادیها را تضمین می کند... "

4. ایالات متحده آمریکا ، نمونه ای دیگر از کشورهای توسعه یافته غربی است. در نخستین پاراگراف از قانون اساسی کنوانسیون آمریکا ، مصوب سال 1861 میلادی چنین می خوانیم:

“We the people of the Confederate states , each State acting in its sovereign and independent character , in order to form a permanent federal government , establish justice , insure domestic tranquillity , and secure the blessings of liberty to ourselves and our posterity ; invoking the favor and guidance of **Almighty God** ; do ordain and establish this Constitution for the Confederate States of America.”

" ما مردم ایالات هم پیمان، که هر ایالتی بر اساس حق سیادت و خصوصیت مستقل خود رفتار می کند؛ به منظور تشکیل دولت فدرال دائمی ، که به وجود آورنده عدالت تامین کننده آرامش محلی و تضمین کننده آزادی موهبتی برای ما و نسل آینده ما باشد؛ به این منظور، از مرحمت و هدایت **خداوند متعال** استمداد می جوئیم و این قانون اساسی را برای ایالات هم پیمان آمریکا وضع می نماییم " .

آنچه بیان شد ، نمونه ای بود از اسناد رسمی و قوانین اساسی کشورهایایی که مظهر بارز توسعه یافتگی و رشد صنعتی و اقتصادی در دو قاره اروپا و آمریکای شمالی هستند. از این بیان به خوبی روشن می گردد که سخن برخی از مدعیان روشنفکری مبنی بر اینکه "کشورهای مغرب زمین ، دین (به معنای خداخواهی) را از صحنه سیاست و مدیریت کشور خود کنار گذاشتند و این امر باعث رشد و توسعه آنان گردید" سخنی بی پایه است.

دین ستیزی و سیاست

در تاریخ معاصر کشورهای اسلامی نظیر ایران ، شاهد روی کار آمدن عوامل استعمار چون رضا خان بوده ایم. این عناصر خود باخته به منظور تحکیم سلطه مستبدانه خود بر مردم و مبارزه با سنگر مستحکم دین که همواره در مقابل زورمداران مقاومت نموده است؛ در صدد ستیز با شریعت برآمده و آزادی مذهب را از پیروان آن سلب نموده و آنان را از انجام مراسم مذهبی و یا اجرای وظایف دینی ، منع کرده اند.

این گروه برای توجیه کردار ناصواب خویش ، با گرفتن ژست روشنفکر مآبانه به این دروغ متوسل می شدند که دنیای غرب ، با دین و مظاهر آن به مبارزه برخاسته و به همین دلیل ، به پیشرفتهای خیره کننده ای نیز نائل آمده است.

اینک با توجه به اسناد و مدارک مستدل، به بررسی وضعیت مذهب و دین داری در مغرب زمین و دیدگاه سیاستمداران غرب در این زمینه می پردازیم:

یکی از اصول مسلم قوانین اساسی در کشورهای توسعه یافته جهان و از جمله کشورهای پیشرفته اروپایی و آمریکایی، آزادی دین و احترام به مذهب می باشد. در اینجا به عنوان نمونه به برخی از این موارد اشاره می کنیم:

1. در ماده پانزدهم از قانون اساسی کشور سوئیس چنین آمده است:

“the freedom of religion and philosophy is guaranteed.
All persons have the right to choose their religion or philosophical convictions freely, and to profess them alone or in community with others.
All persons have the right to join or to belong to a religious community, and to follow religious teachings”.

“ آزادی دین و فلسفه ، تضمین شده است.
همه مردم حق دارند تا دین یا اعتقاد فلسفی خود را آزادانه انتخاب کنند و آنرا به صورت فردی یا در جامعه با دیگران اظهار نمایند.
همه مردم حق دارند تا به یک جامعه دینی بپیوندند یا به آن وابسته گردند و از تعلیمات دینی پیروی کنند.”

می دانیم که رضا خان ، فرزند خود را برای تحصیل به همین کشور سوئیس می فرستد و در عین حال که موضع سیاستمداران و دولت مذکور در خصوص دین رسمی و احترام به حق آزادی دین را می داند؛ آزادی مذهب و انجام مراسم

مذهبی را در ایران زیر پا می گذارد و جمعی از روشنفکر نمایان معاصر وی ، رفتار او را عملی مترقیانه و مایه پیشرفت قلمداد می کنند.

2. در بخش مربوط به حقوق و آزادیهای زیربنایی (Fundamental Freedoms) از قانون اساسی کانادا چنین می خوانیم:

“Everyone has the following freedoms:

(a) freedom of conscience and religion.

(b) freedom of thought, belief, opinion and expression, including freedom of the press and other media of communication.

(c) freedom of peaceful assembly; and

(d) freedom of association”.

" هر شخص، آزادیهای یادشده در ذیل را دارد:

- آزادی وجدان و دین .
- آزادی فکر، عقیده ، نظر و بیان ، شامل آزادی مطبوعات و دیگر دستگاههای ارتباط جمعی برای ارتباطات.
- آزادی گردهمایی های مسالمت آمیز
- آزادی تشکیل انجمن ها".

3. ماده چهارم از بخش حقوق بنیادی در قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان ، این نکته را صراحتاً مورد تاکید قرار داده است:

“Die Freiheit des Glaubens, des Gewissens,
und die Freiheit des Religiösen und weltanschaulichen
Bekenntnisses sind unverletzlich.
Die ungestörte Religionsausübung wird gewährleistet”.

" آزادی عقیده ، باور باطنی ، معرفت دینی و جهانبینی ؛ آسیب ناپذیرند.
انجام امور دینی بدون اخلاق ، تضمین می گردد".

4. قانون اساسی اسپانیا (ماده 16 از بخش حقوق و آزادیها) چنین اشعار می دارد:

“Freedom of ideology, religion, and cult of individuals and communities is guaranteed without any limitation in their demonstrations other than that which necessary for the maintenance of public order protected by law.

" آزادی ایدئولوژی، دین ، و مکتب فکری افراد و جوامع تضمین می گردد ؛ بدون هیچ محدودیتی در تظاهرات آنان ؛ مگر در حدی که برای حفظ نظم عمومی لازم است و با قانون حفاظت می گردد".

5. در ماده هشتم از قانون اساسی ایتالیا نیز چنین می خوانیم:

“ Religious denominations are equal free before the law”.

" سازمانهای دینی از آزادی مساوی در برابر قانون برخوردار هستند "

6. ماده دهم از اعلامیه حقوق بشر فرانسه چنین اذعان می دارد:

“No one may be disturbed on account of his opinions, even religious ones, as long as the manifestation of such opinions does not interfere with the established Law and Order”.

" هیچکس نباید به خاطر دیدگاهش حتی عقاید مذهبی مورد آزار قرار گیرد، مادام که اظهار چنین اعتقادی با قانون و نظم ، تعارض نداشته باشد".

با توجه به موارد فوق ، روشن می گردد که علیرغم ادعای برخی روشنفکرانها ، کشورهای پیشرفته غربی گوهر دین را از جامعه خود طرد نکرده اند و به ستنیز با آن نپرداخته اند؛ بلکه آزادی مذهب را تضمین نموده اند.

علاوه بر آنچه از متن قوانین اساسی مذکور آوردیم ، اصول دیگری نیز وجود دارد که سخن یادشده را بیش از پیش مبرهن می سازد. به عنوان مثال هر شخص در بسیاری از کشورهای مغرب زمین می تواند بخشی از مالیات خود را که باید به دولت بدهد، به مؤسسه ای دینی که غیر انتفاعی و خیریه باشد، بپردازد. بخشی از درآمد مراکز دینی از جمله مراکز و مؤسسه های اسلامی در کشورهای اروپایی و آمریکایی از این طریق تامین می گردد.

نمونه ای دیگر اینکه حتی در برنامه های کانالهای آزاد تلویزیونی که یکی از مظاهر آزادی بیان است، هر گونه توهین به مذهب و مقدسات آن ممنوع است و جرم محسوب

می شود. به عنوان مثال ، در ماده 130 قانون جزاء از آئین نامه تحریمهای حقوق جزایی در رابطه با برنامه های کانال آزاد در کشور آلمان چنین آمده است:

" کسی که در برنامه خود ، نفرت بر علیه بخشی از مردم و یا بر علیه گروه های ملی، نژادی و مذهبی برانگیزد و یا خشونت بر علیه آنان را تحریک کند و یا کرامت انسانی این گروه ها را بوسیله دشنام و توهین جریحه دار بسازد، طبق ماده 130 قانون جزاء مرتکب جرم می گردد "

این در حالی است که برخی از روشنفکرانها در کشور ما که خود را مروج توسعه ای مشابه غرب نشان می دهند؛ به بالاترین مقدسات دینی توهین می کنند و این اهانتها را نشانه آزادی طلبی و ترقی خواهی می دانند. در حالی که بر اساس سندی که بیان شد؛ حتی در تمدن لیبرال دموکراسی غرب هم، اهانت به مقدسات مذهبی را بر نمی تابند.

کانادا – سید رضا حسینی نسب

مرداد ماه 1383